



این یکی در کتف فیض ازلی رحمت اندوزد و آن در دلالی بود اناعبد لغزیر  
 شرت طریح محموده حرم دلها با دم اساس حرص و هوا همواره موصول موصول  
 دوام دارد سالک و اصلا دو سه مصرع ساده که انحال دل سودا مال طرح کرد  
 و کلک و دوا و سلک و احاطه و ام مسطر در آورده طمع دارد که در در سگناه مطالع  
 اصلاح آرا همسک گوهر کمالی گردد **عش** نزل دل اگر محمود عاگرد + و در دور  
 کام دو اگر دو + طعمه در اگر رسد در کام + بگر بس همسر هم اگر دو + محو اسرار طره  
 اورا + رگ گل دام مدعا گرد + گرسگال و دواع سلک هوس + کره دل گهر ادا  
 گرد + گسلد گریوس سلاسل و هم + کوه و صخره همه بود اگر دو + محو گرد و سواد  
 مصرع سرو + تدائم اگر رسا گرد + ما و احرام آه در دالود + هم بود اگر در عصا  
 گرد + دل آسوده گوگرد و سواس + گره آرد که و ام ما گرد + در طلوع کمال  
 بیدل ما + ماه درها که سها گرد + **بشاکر خان** در عرض نقابست  
**ازاروست** خیال نارسا طاقت نیاز اندیش انشاستد + سجود خامه  
 لغزید و سطر می چند پیدا شد + حقیقت شناسا اگر تناسمی دیدار را وسیله نیندیشد  
 در تله بشوق شنا باید پروا غنق تا لجرق شرم فضیله دست پایی که نذار و دعوی  
 تماشایش بیش تواند برد اگر به صبر اوضاع ناکسی پردازد سعی بنی ضروری است  
 تا شرور اسر و در طبع سنگ بچگفت باید افشرد **سه** تا قیبه بدین هستی غارت برده  
 می باید زسیت بی حس و افسرده + خجالت کش تمست ظهور عم عبث + چون  
 ناهن و موند زنده و سنی مرده + امر و زبان مقدار که مقدور و زبانش خامه در سر چرخ  
 تحیل مشا بده می نماید بلند میای بد قدرت علم مهاباست بر میدارد و بقدر تاب  
 و ادن نال قلمیکه در بنان طاقت محسوس **سه** میند غرور رستی شاخ گاوزبان  
 از بیخ می بر آرد بقضیل آشفته حالیکه بیدلان ازین عالم هزار شعبه در نفس میا

کتف فیض ازلی رحمت اندوزد و آن در دلالی بود اناعبد لغزیر  
 شرت طریح محموده حرم دلها با دم اساس حرص و هوا همواره موصول موصول  
 دوام دارد سالک و اصلا دو سه مصرع ساده که انحال دل سودا مال طرح کرد  
 و کلک و دوا و سلک و احاطه و ام مسطر در آورده طمع دارد که در در سگناه مطالع  
 اصلاح آرا همسک گوهر کمالی گردد **عش** نزل دل اگر محمود عاگرد + و در دور  
 کام دو اگر دو + طعمه در اگر رسد در کام + بگر بس همسر هم اگر دو + محو اسرار طره  
 اورا + رگ گل دام مدعا گرد + گرسگال و دواع سلک هوس + کره دل گهر ادا  
 گرد + گسلد گریوس سلاسل و هم + کوه و صخره همه بود اگر دو + محو گرد و سواد  
 مصرع سرو + تدائم اگر رسا گرد + ما و احرام آه در دالود + هم بود اگر در عصا  
 گرد + دل آسوده گوگرد و سواس + گره آرد که و ام ما گرد + در طلوع کمال  
 بیدل ما + ماه درها که سها گرد + **بشاکر خان** در عرض نقابست  
**ازاروست** خیال نارسا طاقت نیاز اندیش انشاستد + سجود خامه  
 لغزید و سطر می چند پیدا شد + حقیقت شناسا اگر تناسمی دیدار را وسیله نیندیشد  
 در تله بشوق شنا باید پروا غنق تا لجرق شرم فضیله دست پایی که نذار و دعوی  
 تماشایش بیش تواند برد اگر به صبر اوضاع ناکسی پردازد سعی بنی ضروری است  
 تا شرور اسر و در طبع سنگ بچگفت باید افشرد **سه** تا قیبه بدین هستی غارت برده  
 می باید زسیت بی حس و افسرده + خجالت کش تمست ظهور عم عبث + چون  
 ناهن و موند زنده و سنی مرده + امر و زبان مقدار که مقدور و زبانش خامه در سر چرخ  
 تحیل مشا بده می نماید بلند میای بد قدرت علم مهاباست بر میدارد و بقدر تاب  
 و ادن نال قلمیکه در بنان طاقت محسوس **سه** میند غرور رستی شاخ گاوزبان  
 از بیخ می بر آرد بقضیل آشفته حالیکه بیدلان ازین عالم هزار شعبه در نفس میا

از بیخ می بر آرد بقضیل آشفته حالیکه بیدلان ازین عالم هزار شعبه در نفس میا

و صدق صاحب دلان نمی تواند گردید دست ناتوان بدعای جمعیت آنجا  
 و زبان سبب نوایان به بنای اقبال آن ذات الفت پیوند به بلا باشد  
 در مردم هوس آلوده صد صحرا گرد + هر لمح دل آماده صد عالم  
 در دهر که گل کرد سر سوسا + دارم بجز آسای همه آه و دم سرور  
 در طول ایل در احاطه ادراک عمل محال و حمل دوام عمر در دل آگاه و انعطاف  
 در کس سرور محاطه عالم موهوم در آورده مال کار رود راه عدم کرده  
 در اساس دهر در گرسواد عدم مهور و ایل عالم همه در اساس هوا و هوس  
 در مطلع الطوار صلاح و سداد در سواد کده حرص و حسد معدوم غلوک مال  
 در که حاضر مصالح استم و رسوم محل آرام و لها صحرا اگر مسلک و سواس را حله  
 در آلوده عرضه و هم و حواس علمها محو در اطوار رسوم حاصل مردم عالم معلوم  
 در اوس سلوک اطوار گول در درک حصول اسرار هر گاه آدم کامل و دراع و سوس  
 در محرم اسرار گرم آمد و اگر صورت موهوم را در دل راه داد مورد در دو  
 در ملک الهام سلک در احوالی سعادت و عکس کرد در ضلحا و وسوسه سطر گواه آورد  
 در بار و دراع او نام را و اگر ده آگاه کرد که هر کس احکام بدعا همواره در حصول  
 در مرام گمارد آگاه و هر که انداد ایل رسم در اگر آه دارد گمراه حاصل الامر اگر  
 در مالک و در و در و حال کرد کامکار طالع مسعود و اگر سر در راه هوا و هوس بود  
 در و سر محمود و مردود و در هم پاد در کمال بدر که کم + مسلک ما هوس مال  
 در حرص در کار و عمر مرگ اجرام + دل آسوده گو که ام آرام + و السلام  
 در الشدخان بهنگامیکه تغییر از متهم ابدی رسید و نواب  
 در اید عمر نسبت سواد نامه عطفست شمامه دیده انتظار را البسره  
 در پیغام خیریت انجام گوش محمد بنوش را از غمزه مرستی نواخته

این آیه در قرآن مجید در سوره بقره آیه ۱۰۵  
 و در سوره اعراف آیه ۱۰۱  
 و در سوره مائده آیه ۱۰۲  
 و در سوره نساء آیه ۱۰۳  
 و در سوره بقره آیه ۱۰۴  
 و در سوره اعراف آیه ۱۰۵  
 و در سوره مائده آیه ۱۰۶  
 و در سوره نساء آیه ۱۰۷  
 و در سوره بقره آیه ۱۰۸  
 و در سوره اعراف آیه ۱۰۹  
 و در سوره مائده آیه ۱۱۰  
 و در سوره نساء آیه ۱۱۱  
 و در سوره بقره آیه ۱۱۲  
 و در سوره اعراف آیه ۱۱۳  
 و در سوره مائده آیه ۱۱۴  
 و در سوره نساء آیه ۱۱۵  
 و در سوره بقره آیه ۱۱۶  
 و در سوره اعراف آیه ۱۱۷  
 و در سوره مائده آیه ۱۱۸  
 و در سوره نساء آیه ۱۱۹  
 و در سوره بقره آیه ۱۲۰  
 و در سوره اعراف آیه ۱۲۱  
 و در سوره مائده آیه ۱۲۲  
 و در سوره نساء آیه ۱۲۳  
 و در سوره بقره آیه ۱۲۴  
 و در سوره اعراف آیه ۱۲۵  
 و در سوره مائده آیه ۱۲۶  
 و در سوره نساء آیه ۱۲۷  
 و در سوره بقره آیه ۱۲۸  
 و در سوره اعراف آیه ۱۲۹  
 و در سوره مائده آیه ۱۳۰  
 و در سوره نساء آیه ۱۳۱  
 و در سوره بقره آیه ۱۳۲  
 و در سوره اعراف آیه ۱۳۳  
 و در سوره مائده آیه ۱۳۴  
 و در سوره نساء آیه ۱۳۵  
 و در سوره بقره آیه ۱۳۶  
 و در سوره اعراف آیه ۱۳۷  
 و در سوره مائده آیه ۱۳۸  
 و در سوره نساء آیه ۱۳۹  
 و در سوره بقره آیه ۱۴۰  
 و در سوره اعراف آیه ۱۴۱  
 و در سوره مائده آیه ۱۴۲  
 و در سوره نساء آیه ۱۴۳  
 و در سوره بقره آیه ۱۴۴  
 و در سوره اعراف آیه ۱۴۵  
 و در سوره مائده آیه ۱۴۶  
 و در سوره نساء آیه ۱۴۷  
 و در سوره بقره آیه ۱۴۸  
 و در سوره اعراف آیه ۱۴۹  
 و در سوره مائده آیه ۱۵۰  
 و در سوره نساء آیه ۱۵۱  
 و در سوره بقره آیه ۱۵۲  
 و در سوره اعراف آیه ۱۵۳  
 و در سوره مائده آیه ۱۵۴  
 و در سوره نساء آیه ۱۵۵  
 و در سوره بقره آیه ۱۵۶  
 و در سوره اعراف آیه ۱۵۷  
 و در سوره مائده آیه ۱۵۸  
 و در سوره نساء آیه ۱۵۹  
 و در سوره بقره آیه ۱۶۰  
 و در سوره اعراف آیه ۱۶۱  
 و در سوره مائده آیه ۱۶۲  
 و در سوره نساء آیه ۱۶۳  
 و در سوره بقره آیه ۱۶۴  
 و در سوره اعراف آیه ۱۶۵  
 و در سوره مائده آیه ۱۶۶  
 و در سوره نساء آیه ۱۶۷  
 و در سوره بقره آیه ۱۶۸  
 و در سوره اعراف آیه ۱۶۹  
 و در سوره مائده آیه ۱۷۰  
 و در سوره نساء آیه ۱۷۱  
 و در سوره بقره آیه ۱۷۲  
 و در سوره اعراف آیه ۱۷۳  
 و در سوره مائده آیه ۱۷۴  
 و در سوره نساء آیه ۱۷۵  
 و در سوره بقره آیه ۱۷۶  
 و در سوره اعراف آیه ۱۷۷  
 و در سوره مائده آیه ۱۷۸  
 و در سوره نساء آیه ۱۷۹  
 و در سوره بقره آیه ۱۸۰  
 و در سوره اعراف آیه ۱۸۱  
 و در سوره مائده آیه ۱۸۲  
 و در سوره نساء آیه ۱۸۳  
 و در سوره بقره آیه ۱۸۴  
 و در سوره اعراف آیه ۱۸۵  
 و در سوره مائده آیه ۱۸۶  
 و در سوره نساء آیه ۱۸۷  
 و در سوره بقره آیه ۱۸۸  
 و در سوره اعراف آیه ۱۸۹  
 و در سوره مائده آیه ۱۹۰  
 و در سوره نساء آیه ۱۹۱  
 و در سوره بقره آیه ۱۹۲  
 و در سوره اعراف آیه ۱۹۳  
 و در سوره مائده آیه ۱۹۴  
 و در سوره نساء آیه ۱۹۵  
 و در سوره بقره آیه ۱۹۶  
 و در سوره اعراف آیه ۱۹۷  
 و در سوره مائده آیه ۱۹۸  
 و در سوره نساء آیه ۱۹۹  
 و در سوره بقره آیه ۲۰۰



نمیکه های اوضاع تسلیم پیرایه دوش و گردن دعوی است و سکتگیهای اولوا  
 نیاز سر بر پایه بیب و دامن تندی درین ایام که اذراط حرارت فصل نامل سازا اعتدال  
 گردیده و شوخیه های هموش بزم غرق انفعال رسیده طبیعت دیدار مشتاق نامل را  
 بیانی نیست و حیرت آینه آرزو طلیح کسوت سیمالی آما از استماع توجه قدرت آما  
 که نامل ثرق و کستیصال شیطا طین را بر چو تیه است و فرست انتقالیه های نوید مبراه  
 انیکه و انگیر نامل میگردد و امید که مشوه رفح این عبا و شوق سر ایا انتظار را المبریز  
 وصول راه نماید و دید و اقا پرست بر ابطال عالم دیدار بدایت فرماید معنی پناها بعین  
 رسیده باشد که چراغ محفل اخلاق میان اعلی محمد حکم دامن افشاینها می فرست  
 انقاس کسوت فانوس خفا پوشیده و بهار دیده فریبک این چمنستان اشفاق  
 بتکست رنگ اعتبار چو شید هر چند شخص زندگی مثال فنا از آینه ظهور هر کس  
 سبب وسطه عوارض سباب جلوه گریست آما وقت نامل را در وقوع آثار این  
 کیفیت عبا رسی در نظر اینجا آنچه معلوم نزاکت آگایان معنی تحقیق گردید غیر ازین  
 حقیقت باکشان رسید که تبعیت نا قدر و انان شکنجه مرگ صاحب دلان میباشند  
 و اطاعت ناقصان دلیل فنای کامل صفیان در همه حال زندگی هموش قبول  
 حکم دونان معنی آرزو گلو گذشته رفیقان زودل فراموشند + کلام تامل که در  
 پرده آتش می پوشند + چراغ انجمن حیرت نظر بوند + کنون بی پرده دل در غماست  
 خاموشند + فرقه اندازین بزم تا سخن باقیست + زودید رفیقان بوز در گوشند  
**بشکر اللہ خان** چون عالم بزم ختم تسلیم آن اقر حسین + عوطه در  
 خط مین زو اسبک شد لاغر حسین + یارب این مقدار بیاب کجودیت + بیچکد عمر  
 چون خرم چشم تر حسین + خداوند اگر ترجم احوال بیدلان منظور جناب بی نیابت  
 بخوای آن آستان منین نشان از سر ما گیر و اگر رحمت بهانه جوست در حق جمعیت

این خط را در کتاب  
 تذکره اعیان  
 اصفهان  
 در باب  
 اشفاق  
 در کتاب  
 تذکره  
 اعیان  
 اصفهان  
 در باب  
 اشفاق  
 در کتاب  
 تذکره  
 اعیان  
 اصفهان  
 در باب  
 اشفاق





از یکی معلم قرار داده اید فرض کردم این بزرگان بجم اخلاق خود را شاگرد و انما سید  
 جبار کوری از چشم بیخانی شما اخذ نکرده ام که از سر که آثار ربوبیت مشاهده نمایم در  
 مقابل بدعوی استادی بر آیم با وجود حرام نوشکی اگر شک از تمیز میدانستید  
 آداب تحریر ایشان می دیدید <sup>لعل</sup> بجز الفصاف البتہ بر فوق اعتقاد میسرید هرگاه  
 مکاتب این کرم طینت آن با آن همه ایشار و احسان شعر عبودیت و زمین بوس باشد  
 فقیر محتاج را در جواب اگر خاک گشتن میسر نیاید در آب گشتن چه مانع است صاحب  
 تابع خود را بتبوعی و استاید ارشاد فرمایید که در حق ستایش او شایسته تابع چه  
 می باید اگر در خدمت حسام الدین بوبره فتیلد چنانچه کشتی نیافتد آید اینهمه بی حساب  
 مراتب ادب چراست و اگر در صحبت هر نا آهسته سیوره از مذاق اکوری لذت نیافتد  
 آید اینها که نشنا می کیند از کجا باین فصاحتی که با غیر از تعلقه متهد دعا مذمتی و بگریجا  
 نمی آیم عمر باست از ورطه انفعال بر آمدن بدارم آن چشم آلمین کارگاه با در بر  
 المت چه غیرت درشت دارد و ازان تیر بافت ما شوره کذات این قدر بیا که و آخذین  
 ببادا و کدام گشت سر برمی آرد برق لعنت نامزد مهوره که امثال شما خرسا انک جدا  
 لعین بر آورده است دانش نفرین وقت بیایانیکه این جنس بخولان را بنام آدم  
 پرورده کاش غلط اندازی دست پر دشواری لنگه قلندر سے شمار می درید تابان  
 لقب رسوائی در فکر گریبان چاکه تنگ می افتاد و داد ناموس حق شناسی  
 می دادید که هر چه عبارت فقر امصروف معنی احدیت است منظور جز بی نیازی های  
 حضور مطلق نیست در هر صورت کوچک و لیا سے ما باین درجه اقتضا نمود که هر یک  
 و گریه راناصح اطوار ما باید بود معنی ماضی بعد ازین بستانغفار باید که شید و گریه تیز  
 که بیدل عبدالقادر است و اسلام از جانب میان محمدیم لمیر شرف الدین  
 صاحب دماغا کثافت کاتب کوکناری دبستان را امر بستان و کاتب لمیر زبیر آورده

این کتاب در کتابخانه  
 شماره **۱۵۵**  
 الفبائی  
 در کتابخانه  
 شماره **۱۵۵**  
 الفبائی  
 در کتابخانه  
 شماره **۱۵۵**  
 الفبائی





و این غنیمت مجبوری را تعلیم اطفال گماشتن محض سداد با کمال تیزی طبع حیف است  
 و اوراق قلم نماند و با وجود حدت ذهن محب است که نوک سنبلیش را اندکسکه قوط  
 یعنی فرمایند چون نام ارباب فضل را بوضع پدید خود بگوئی صریح نموده بگردد است  
 اگر نیزه قلم بردارشی کشند سزاست و اگر بکنند رشته مسطر از حلقش آویزند سجا  
 القصد هیچ بنینده تاب مشاهده این کشفها نمی آرد مگر طبع همین کناس که هم  
 بزوق بر میدارد و السلام مشکر اللہ خان و شاکر خان زمانی که  
 با هم بودند از پس بساز و برگ و وزگی نزاع ماست + یک سجده برد و  
 قبله هم از احتراع ماست + لشد الحمد ام و زوزبانی خامه صریح معنی یکتائی بگوش  
 نیرساند و تحریک و ولب یک صفیرد عالبلند میگردد اند نشاط آرای و چشم یک نگاه  
 آثار موافقت ممت تا شامی عالم جمعیت و عشرت پیرانی دو گوش مبرزه اقبال  
 یک اینگی غنیمت ز فرزند هاسی محض سعادت و فرخ و شمع برونی افزوس  
 یک انجمن سامان انوار حضور و شادمانی دو گل بطرب اندوزی یک همین مایه  
 بهارستان سر و شبستان آفاق پر تو این شمعات شام ابد روشن و حد لقمه  
 امکان پیشگفتگی این گلهات صبح حشر نشاط خرمن پشت و روسی عینک فاق نقش  
 انخوان بیداد و رنگ و بومی گلشن اتفاق تهمت اختلاف پچیناد مبارکباد  
 مشکر اللہ خان ندانم دامن زلف که از کف داد نام یارب + صدای دست  
 بر هم سودنم پر شک سود آید + اگر تمناسی سجد و مائل نقش پاس نباشد سزا  
 در بیان بر آوردن خبر سودا و دایع انفعال چه دارد و اگر آرزوی نیاز اندیش  
 قبله حضور می نیست چشم از خواب و اگر دن غیر از رحم ندهست چه بار آور و بیدار  
 اگر دلتی ست عذابهای سعادت خدمت است و اگر انفعالی ست و وره های  
 دولت صحبت زبان را بر سپاس آن جناب نفس کشیدن منجالت گو یاسی

این غنیمت مجبوری را تعلیم اطفال گماشتن محض سداد با کمال تیزی طبع حیف است  
 و اوراق قلم نماند و با وجود حدت ذهن محب است که نوک سنبلیش را اندکسکه قوط  
 یعنی فرمایند چون نام ارباب فضل را بوضع پدید خود بگوئی صریح نموده بگردد است  
 اگر نیزه قلم بردارشی کشند سزاست و اگر بکنند رشته مسطر از حلقش آویزند سجا  
 القصد هیچ بنینده تاب مشاهده این کشفها نمی آرد مگر طبع همین کناس که هم  
 بزوق بر میدارد و السلام مشکر اللہ خان و شاکر خان زمانی که  
 با هم بودند از پس بساز و برگ و وزگی نزاع ماست + یک سجده برد و  
 قبله هم از احتراع ماست + لشد الحمد ام و زوزبانی خامه صریح معنی یکتائی بگوش  
 نیرساند و تحریک و ولب یک صفیرد عالبلند میگردد اند نشاط آرای و چشم یک نگاه  
 آثار موافقت ممت تا شامی عالم جمعیت و عشرت پیرانی دو گوش مبرزه اقبال  
 یک اینگی غنیمت ز فرزند هاسی محض سعادت و فرخ و شمع برونی افزوس  
 یک انجمن سامان انوار حضور و شادمانی دو گل بطرب اندوزی یک همین مایه  
 بهارستان سر و شبستان آفاق پر تو این شمعات شام ابد روشن و حد لقمه  
 امکان پیشگفتگی این گلهات صبح حشر نشاط خرمن پشت و روسی عینک فاق نقش  
 انخوان بیداد و رنگ و بومی گلشن اتفاق تهمت اختلاف پچیناد مبارکباد  
 مشکر اللہ خان ندانم دامن زلف که از کف داد نام یارب + صدای دست  
 بر هم سودنم پر شک سود آید + اگر تمناسی سجد و مائل نقش پاس نباشد سزا  
 در بیان بر آوردن خبر سودا و دایع انفعال چه دارد و اگر آرزوی نیاز اندیش  
 قبله حضور می نیست چشم از خواب و اگر دن غیر از رحم ندهست چه بار آور و بیدار  
 اگر دلتی ست عذابهای سعادت خدمت است و اگر انفعالی ست و وره های  
 دولت صحبت زبان را بر سپاس آن جناب نفس کشیدن منجالت گو یاسی



دست از بیداری است و گرنه درین سفر سیر عالم آبی و کیفیت دست و دوری لمباینه نرسد  
 که بیاید عمر یا بخیالش ساغر نخر کشید تقصیل عمر من مقامات بعد از حصول دولت  
 دیدار حضور معروض خواهد داشت اطناب که ورت طبع بلی نیاز می اغتساب مباد  
 کارها با غیرت عشق غیور افتاده است شمش جبت دیدار و ما را از گریبان چاه  
 نیست بکریم اللہ خان سبکداس نا توانی در مزاج هم ریشہ کرد + بر زبان  
 خامه حرف مدعا کیم نال بود + حصول آرزو ها از مدشیش و عجز مرا تک بید لیا همه جا  
 در پیش اگر قدم بر راه می گذارد سر از انومی تواند برداشت و اگر سر به پیش می افکند  
 اعتماد بر قدم نمی تواند گذاشت سبکدستی از گداز انفعال نیست استکین می چنین هم  
 کاشکے میداشت چون مرگان عرق مینی + درین ایام جدی بجای طر اندیشیده بود  
 پیش توانست بر دو هوای در دماغ بال میزد به عجز نارسانی افشرد یارب که هر که  
 کعبه مقصود اعاده به تجدید نماید تا بیدل محروم از تنگ و ایا ندکی بر آید پشیا کر خان  
 تاریخچه فقرات در مبارکباد حکومت جهان آباد  
 اقتدار بهار ملک و مال استقلال اتمام علم و عمل دستگاه علامت جاہ جلال  
 ار استگی سلیمانی عز و اقبال معارج گل بازی شوکت مدارج جهان رفعت دارانی  
 سعادت و شهن گدازی کامرانی مناقب دوستان نوازی جاہ دولت خانی  
 اجلال و عشرت جاودانی حکومت مبارک شاه جهان آباد بنجان صاحب کعب  
 نو مبارکباد به میرزا ابو اخیر که مدنی خود را از صحبت و اداشته بودند  
 س اگر ز برق پیشهای دل اثر گیرد + زبان چو رشت ششم بجرن در گیرد + شرح  
 شفتگیهای طره احوال بشانه پردازی سے قلم که دو زبان لال شیش ندارد  
 مجال و کلفت اظهار سی زنگارهای طبع به آینه داری وضع دوات که از یک  
 چشم کور نمی نماید انسانه و هم و خیال از هنگامیکه قاصدان نامه و پیغام را نفس

این کتاب در دسترس است  
 در کتابخانه  
 شماره ۱۵۹  
 در شهر  
 در سال  
 در روز  
 در وقت



میرسد آغوش حیرت میکشد + عافیه نواز سبزه زمره ستایش بچه آهنگ سراید تا از نغمه  
 نارساینها بر آید و حیرت تقریری مقدمه شنا از چه معوله زبان کشاید تا زنگار خجالت بریزد  
 و از دیدن یارب سیراب جاه و شوکت باشی + در باغ جهان بفر و حشمت باشی + ای  
 گلشن باغ آرزوی بیدل + سپهر جاباشی بهار قدرت باشی + بشکر اللہ خان در  
 شکر آتش زمرستانی قائمه نیاز صریح را از رشحات سحاب فضل نگاشتن  
 علم اقتضای زستانی بدوش بالیدگی برداشتن اندیشه را در تصور اعطای ششال  
 سیاه بلباس کعبه نازیدن ست و نگار را بشاره تفویض این سرمد آغوش  
 مردیک بنگین جان جامه و ارباب می پست بر سر ایای آرزو کیفیت بهار پوشانیده خیر  
 هزار رنگینی مینهار اگر دسر گردانیده و دوریه های سفید یک قلم بر بیان من سبح خط  
 کشیدند در صنایعهای رنگین یکدست ابره شفق را پامال است تسلیم گردانیدند و آنچه  
 با وجود دورنگی قماش غیریت از میان برداشته اند و عبارت سطور مختلف همان  
 یعنی یکتاسی نگاشته شکر این جنس مراحم از هر بن موز باهنای حمد رویانیده  
 و می رویانند و تقسیم این قماش اگر ام از هر عضو سجده های اخلاص و مایند و میداند  
 انگه مار ازین عطیات ترحم کردیاد + فضل یزدانش طراز خلعت اقبال باد +  
 به مرز افضائل در طلب عجبک مرتب قانون عواطف مجموعه اخلاقی  
 از مخالفت نوازیهای اوضاع زمان در پرده دایره امن و امان جمعیت آهنگ  
 شوق دوام باد و مخلص نوازا اگر حسن بیباخته عجبک بارایش گیسوی تار سلسله  
 پیرای نغمات وفاق گردیده باشد بی نوا یان محفل آرزو را صد آوازی موصول  
 مقامات سرور گردانند که نفس متردد چون کمانچه مقید خراش سینمه است و گناه  
 منتظر چون موی پینه محو کاسه چشم مضراب شوق را متحرک و زمره تندر استقیام  
 انگارند و جمیع سرشمان حضور و مسازد عواطف اخلاص شمارند زیاده آهنگ اشتیاق

این شعر در وصف آغوش حیرت است  
 و در بیان صفات و کمالات الهی  
 و در بیان صفات و کمالات انسانی  
 و در بیان صفات و کمالات اجتماعی  
 و در بیان صفات و کمالات علمی  
 و در بیان صفات و کمالات اخلاقی  
 و در بیان صفات و کمالات سیاسی  
 و در بیان صفات و کمالات اقتصادی  
 و در بیان صفات و کمالات فرهنگی  
 و در بیان صفات و کمالات اجتماعی  
 و در بیان صفات و کمالات علمی  
 و در بیان صفات و کمالات اخلاقی  
 و در بیان صفات و کمالات سیاسی  
 و در بیان صفات و کمالات اقتصادی  
 و در بیان صفات و کمالات فرهنگی

"۱" سرایان از این دنیا بفرمانده اند  
 و در بیان صفات و کمالات الهی  
 و در بیان صفات و کمالات انسانی  
 و در بیان صفات و کمالات اجتماعی  
 و در بیان صفات و کمالات علمی  
 و در بیان صفات و کمالات اخلاقی  
 و در بیان صفات و کمالات سیاسی  
 و در بیان صفات و کمالات اقتصادی  
 و در بیان صفات و کمالات فرهنگی



در اسلام بجز احسن از جانب زین العابدین بعد از ایش محمد  
 بعدی که طره حال آفرینش رایج و تناسب اختلاف استعداده و انتظام جمعیت بخشیده  
 و آینه کمان مینش را به پیر و از جوهر آگاهی در سلسله حیرت کشیده اگر بیالذنه نفس الامری  
 شوق بی اختیار پرده از دنا ساینده های اهدار و انگیزه بیان ست و اگر بار ایش  
 بی ساختگیهای آرزوی مضطرب جرات و زردناتامی و استان بند زبان بسط  
 این محیط طوفانی بجلوه نمی دهد که به تک و پوسی امواج جنال هم آغوش کناری  
 توان اندیشید و وسعت این صحرا دانهی نمی کشاید که بسبک سیری نسایم  
 اندیشه عبار پیرانش توان گردید ناچار عرض انگسار بحسین سجد و فرسانی فاسد  
 و میکند اردو گوهر نیازی بسبک مسطر عرض میدارد که هر چند عدم حضور حضور  
 بجز تقدیر ناگزیر دیده حیرت نال است اندیشه مشتاق را از شهود مرادم معنوی تصور  
 غیب کمال سه گزینست حضور جمعیت دسترسیم + یاد است همان نفس کج چشم  
 ز نار و خاک دل بگردن دارد + پیدا است ز هیچ و تاب تا نفسم + مرمت اسلوب کتوبیله  
 غنچه های الفطش با کشاد عقده های دل توجه هم پیوندی داشت و بجا اهر سر مضبوط  
 روشن سواد می دیده انتظار می نگاشت دل محبت نثرل را که شعله اضطراب چون  
 نفس کند گردن بود و درخ تمنا جزو بدن از گلخن حرمان گلشن هدایت فرمود بخان  
 دیده حسرت نگاه را که هم شکمش بهار نمی داشت تصور که از طاقت فروشی درشته  
 انتظارش کند می بود صین فرسوده یاس آغوشی از کوچه اضطراب با نجن تسله راه نمود  
 متوقع است که هم برین دستورات حصول دولت دیدار بال نامه بران مطالب الطمان  
 هم بره از دیده انتظار نگارند و آواز پایی قاصدان هم صدای طیشهای دل شمارند  
 در استیاق بولانا عجد العزیز غنرت یاد آن عیشی که عیش را گمانی  
 داشتیم + سجده چون در استان آستانگی داشتیم + عمر با ست آینه تصور شوق

در کمال صحت با پای سخن  
 حصول از این با کبر  
 معنی از این است  
 و آلات  
 نفس الامری  
 و کون فای فوات  
 سحر کلمات از حقیقتی  
 اصوات نبدل  
 در کمال صحت با پای سخن  
 حصول از این با کبر  
 معنی از این است  
 و آلات  
 نفس الامری  
 و کون فای فوات  
 سحر کلمات از حقیقتی  
 اصوات نبدل

در کمال صحت با پای سخن  
 حصول از این با کبر  
 معنی از این است  
 و آلات  
 نفس الامری  
 و کون فای فوات  
 سحر کلمات از حقیقتی  
 اصوات نبدل



تعداد علاوتها وقتی به بیان برست آید که زبان از یکیدن بازماند و شمار نعمت زمانی  
 به تقریر رسد که لب از فریدن عنان گرداند و اینجا معنی شکر هم در عتاب عطا مطالعه  
 نمودن است و حقیقت دعا همان بر جمال اشفاق چشم کشودن است و خدا نعم این  
 بیخامی که دارد + که می جوشند نامش بوسه چیدن + علاوت با یکا تمست ماست +  
 هر جا نوبرش دارد دیدن + همه گرد در سهارن پور باله + بدلی بایدش محل کشیدن  
 عنان گیری نذار در لیشه اینجا + هنوزش با ثمر باید دیدن + چه اعجاز است کین جوش  
 علاوت + در اینجا میوه است اینجا رسیدن + بهر تقدیر از شکر عنایت + زبان  
 با این می باید یکیدن + بشکر الله خان تاریخ و لاوت فرزند  
 و بسند الحمد امرو زمین فضل حق چهره پرد از یک عالم طرب جوشی است  
 و مبارک فیض مطلق رنگینی آغاز هزار انجمن عشرت فردوسی دیده را از هجوم انوار  
 برات خط شاعری برترگان آوردن است و گو شهرار از نشاط اخبار صدای  
 خنده گل در دماغ پروردن است اینجا که رموز چرخ و آخر خواندند + و ز صحنه کون  
 خط محور خواندند + سال ایجاد این سبک مطلع + دانایان صبح سعادت کشور خواندند  
 موهبتی بعد اموان محیط زبان مبارک کباده می این عطیه آراید و به طول محاسبه  
 ایام طومار تمنیت عمر و دولت کشاید بشاکر خان در تمنیت اضافه  
 منقلب است هزار آینه چون طاوس میخواید تماشا سیت + بقدر شومی رنگ  
 که داری چشم حیران شو + کرشمه فضل ایزدی از آینه مارنگی جلوه نمئی آرد که اندیشه را  
 غیر از بهار بودن چاره دیگر تواند بود و کیفیت از ساغر ما عرض نمیند بهر که تصور را  
 خنستان حیرت تجلی توان پیود امید بیدلان حضرت صمدیت ظهور شتاق هزار  
 رنگ مراتب است و جلوه انتظار چندین نشاء مناصب عروج این در جات نهاده  
 با دیگر هم الله خان که است عنوان نامه یعنی ساز زمزمه دلنوازی و شفقت

عنان گیری از آرزوی  
 چشم کشودن  
 بهر تقدیر از شکر عنایت  
 با این می باید یکیدن  
 بشکر الله خان تاریخ و لاوت فرزند  
 و بسند الحمد امرو زمین فضل حق چهره پرد از یک عالم طرب جوشی است  
 و مبارک فیض مطلق رنگینی آغاز هزار انجمن عشرت فردوسی دیده را از هجوم انوار  
 برات خط شاعری برترگان آوردن است و گو شهرار از نشاط اخبار صدای  
 خنده گل در دماغ پروردن است اینجا که رموز چرخ و آخر خواندند + و ز صحنه کون  
 خط محور خواندند + سال ایجاد این سبک مطلع + دانایان صبح سعادت کشور خواندند  
 موهبتی بعد اموان محیط زبان مبارک کباده می این عطیه آراید و به طول محاسبه  
 ایام طومار تمنیت عمر و دولت کشاید بشاکر خان در تمنیت اضافه  
 منقلب است هزار آینه چون طاوس میخواید تماشا سیت + بقدر شومی رنگ  
 که داری چشم حیران شو + کرشمه فضل ایزدی از آینه مارنگی جلوه نمئی آرد که اندیشه را  
 غیر از بهار بودن چاره دیگر تواند بود و کیفیت از ساغر ما عرض نمیند بهر که تصور را  
 خنستان حیرت تجلی توان پیود امید بیدلان حضرت صمدیت ظهور شتاق هزار  
 رنگ مراتب است و جلوه انتظار چندین نشاء مناصب عروج این در جات نهاده  
 با دیگر هم الله خان که است عنوان نامه یعنی ساز زمزمه دلنوازی و شفقت







بسم الله الرحمن الرحيم

مدنی خاں را آئینه انتظار بود و در نیولا ابراهیم سرت بجدید عرا لسن پردخت و ترمه بود  
بنام جویبار اعتبار انداخت اگر بر اخلاق ذره پروری و رافت ذاتی با دشایان اعتقاد  
راشخسے بود پیرانشانی شتی عبار در آنجناب عالی چه امکان و بشت و گتاسے  
سایه نامه سیاه و طبعه انوار قدس چه طاقت ہی انخاست سہ ہر گاہ من ماس  
بیشق و بوس انگ پریشہ باشم و پای گس + زین گستانی کہ نامست آرم زین  
یازب تو بچشا کہ بچشا یکس + در مدت اختیار فقر ذاکساری این عبار مو مو موم  
در ساختہ کہ ہر گاہ برستی اقتدار خود نظر اندازدی اختیار یہای وضع زمانہ رعایت  
اعتبار شمار دوناتوانی این سایہ معذور طرح عجزی نینداختہ کہ چون بقصور پای  
خود پردازد و بقتدار یہای عالم اتفاتی را دستگاہ مقدار نہ پندارد سہ زین بیان  
کہ دشت انجام ست + ہر کجا و آئینہ آرام ست + اہل آئینہ است کفایت خرم  
آبروی صفای حال مرز + نقد کیفیت فراع کجاست + تا ک تا میشود و باغ کجا  
ہمہ حال متوقع این توجہ است کہ ہر گاہ تقریبی بطور پیوند و دستغفای جراح  
زین گیرے ہمین قدیم معروض داند و دعا گو را مرہون احسانہا شمارند سہ  
دریا چہ کشاید از ننگ و حوش + گر پرورش آرد و رساند قوتش + خصیصیت خوشید  
سمان تربیت ست + فی لعل بکار آید و سنے یا قوتش + یازب کہ زبان حق بیان فقر  
پارشا و تذکرہ حمد و ثنای آن حضرت متحر کہ حرف و صوت و بیوی مہاد و جمعیت  
مواہب و قواسے بیدلان بہین دعاسے دولت ابدیت تفرقا مورد دیگر بیناد  
شکر اللہ جان ہر شولیش حال خود و رسیدن شاکر خان  
انہیں ایشان سہ آنس کہ دل و دیدہ اقامت کدہ اوست + نامش چہ  
ضرورست بہر خامہ نویسم + بر خود چہ قدر و اطمین از تمت دوری + با بخلتی انشا  
کنم و نامہ نویسم + اتفاتی عالم اسباب مرآت تصرنی مقابل طباریع نگداشتہ کہ اند

بسم الله الرحمن الرحيم  
مدنی خاں را آئینه انتظار بود و در نیولا ابراهیم سرت بجدید عرا لسن پردخت و ترمه بود  
بنام جویبار اعتبار انداخت اگر بر اخلاق ذره پروری و رافت ذاتی با دشایان اعتقاد  
راشخسے بود پیرانشانی شتی عبار در آنجناب عالی چه امکان و بشت و گتاسے  
سایه نامه سیاه و طبعه انوار قدس چه طاقت ہی انخاست سہ ہر گاہ من ماس  
بیشق و بوس انگ پریشہ باشم و پای گس + زین گستانی کہ نامست آرم زین  
یازب تو بچشا کہ بچشا یکس + در مدت اختیار فقر ذاکساری این عبار مو مو موم  
در ساختہ کہ ہر گاہ برستی اقتدار خود نظر اندازدی اختیار یہای وضع زمانہ رعایت  
اعتبار شمار دوناتوانی این سایہ معذور طرح عجزی نینداختہ کہ چون بقصور پای  
خود پردازد و بقتدار یہای عالم اتفاتی را دستگاہ مقدار نہ پندارد سہ زین بیان  
کہ دشت انجام ست + ہر کجا و آئینہ آرام ست + اہل آئینہ است کفایت خرم  
آبروی صفای حال مرز + نقد کیفیت فراع کجاست + تا ک تا میشود و باغ کجا  
ہمہ حال متوقع این توجہ است کہ ہر گاہ تقریبی بطور پیوند و دستغفای جراح  
زین گیرے ہمین قدیم معروض داند و دعا گو را مرہون احسانہا شمارند سہ  
دریا چہ کشاید از ننگ و حوش + گر پرورش آرد و رساند قوتش + خصیصیت خوشید  
سمان تربیت ست + فی لعل بکار آید و سنے یا قوتش + یازب کہ زبان حق بیان فقر  
پارشا و تذکرہ حمد و ثنای آن حضرت متحر کہ حرف و صوت و بیوی مہاد و جمعیت  
مواہب و قواسے بیدلان بہین دعاسے دولت ابدیت تفرقا مورد دیگر بیناد  
شکر اللہ جان ہر شولیش حال خود و رسیدن شاکر خان  
انہیں ایشان سہ آنس کہ دل و دیدہ اقامت کدہ اوست + نامش چہ  
ضرورست بہر خامہ نویسم + بر خود چہ قدر و اطمین از تمت دوری + با بخلتی انشا  
کنم و نامہ نویسم + اتفاتی عالم اسباب مرآت تصرنی مقابل طباریع نگداشتہ کہ اند

فہرہ افغان ہر حال ان بی سمانہ

بختیاری جزع من تمثال چاره دیگر داشته باشد و اقتضای جهان تاوین گردان سوسه  
 بر نظر بانگماشته که تصور بزرگی براسه نمود رنگی ترا شد تا شای این کارگاه دیده تاد  
 نقشبند آثار قدرتی مست از حیرت با فان قماش آینه باید بودن و حضور این بنگا  
 ز مزمه پرد از قانون نیرنگی است شش جهت صدای بال طاوس باید شنودن  
 در آتش تسلیم شسته ایم سر سوخته مفت فرصت و گرنه در پخته کاشیم تامل که از نا  
 غنیمت همت که در مزرع اتفاق این لیل و نهار بر حاصل این و آن توجه  
 نگمار + تدبیر جز آبیاری آینه نیست + حیرت بیکار و جلوه یار بر سید ار + عزم بید  
 با مصمم آرزوی قد بوس بودیکه تازیه های خان صاحب گوی این سعادت پیش برد  
 نوبت شرف بیدلان هم تقرب زمان اقبال فائز باد جواب مکتوب گرم الله  
 خان که در تعزیت نوشته بود ندنامه بیدل نوازی بریاس مزار جان  
 جرات بی اختیار می مرهمها نمود و بر سوخته ز منان مزرع بیچارگی سجانی فرود  
 تا خیال هستی گردن تاسله می افرازد بدف ناوک بیداد بودن مست و تاسعی نفس  
 جنبش باسه گمان می برد سهل عرصه نیا سودن با هر که امید گوی همردی  
 بخت + گنجینه عنان و دل زلفت پرده است + تا گردی ازین برق سواران  
 باقی است + ما از قضا خاک لب بر باید تاخت + در آتش نشسته راتا کجا از دل غدا  
 باید چید و در آب افتاده ز اتا که از تری نفس باید دزدید مجبوریم هر چه پیش آید  
 معذوریم هر چه رو نماید ای و هم پرست غربت و فکر وطن + بی آمدنی است  
 در میان سینه رفتن + چون مغز کز استخوان برون راهش نیست + یک چیز شمر  
 خانه و تابوت و کفن + زمین عالم که همین عالم است چه و انگار دوا زمین ساز که این  
 ساز نیست به معروض دارد بشکر الله خان در عرض تعزیت و رویداد  
 خود که همه در سنگ بود آتش جدائی دید و سوخت + وقت آنکس خوش که از مرکز

در وقت بیدل  
 ۱۶۲  
 در وقت بیدل  
 در وقت بیدل  
 در وقت بیدل

در وقت بیدل



آینه سعادت نصیب دولت مشا به گرداند و نگاه داری از سکنه خیالات  
 و ارماند بکریم اللہ خان **۵** طبعی بھائی تو کند تاثیرش + مردن از زندگی  
 سنازد سیرش + بزور آیه اگر مشون مهرت خوانند + در سر که گرا وقت ببرد شیرش +  
 وعده با یفا سے کریم ملتینان اگر تفاوتی داشته باشد عقیل آب و گوهر خواهد بود  
 یا فرق نور و نظر ارسال تنگهای شکر از عبادت طرز التفات مجربست و آرایش  
 شیشه های گلاب بر روح طور اشفاق مشعر کیفیت پیاله زجاجی سانحه  
 بگردش آورده که شیشه خانه با حرف تعمیر و صورت زکاتی بساط در نظر چیده  
 که صفای سبزه آینه و صفت تمیز در صورت مدعا یا و مخلصان است که تمت اول  
 فراموشی مباد و عجز کلفت تغافل بچینا و شکر اللہ خان در تعزیت  
 مطلوبه این انجمن جوشع میبندار جاسی ماست + ہر اشک و چکیدنش آواز  
 پای ماست + و آتش انگیزم و بنا لیم چون سپند + خود داری کہ عقدہ بالی صدا  
 ماست + پید کنوا ز من ازین مگوم جانگاہ کہ آتش بردہای خیر خواہ ریختہ  
 تحریر نماید اگر بجه تن دندان ندامت شود از عمدہ یک لب زین خجلست  
 و ہر چند سہرا پاکن افسوس برآید در عرض یک سودن دست متغزل دل عبرت منزل  
 آن قدر بسوزت کہ دو دکبانی بیرون تو انداد و جگر گد از اثر آن ہمہ آب نگر وید  
 کہ بخیال خشکے مرگان توان افتاد **۵** عبرت نظر ان کہ زشت و زیبا دیدند  
 نقصان و کمال لفظ و معنی دیدند + ملعون خوانند ازین سبب دنیا را کین جا  
 صاحب لان المہا دیدند + منحل کریم تفرقہ مثال ہاسے مجاز عنبار آئینہ گراسے  
 اوقات نگرداناد و شود جمال حقیقت باستقامت دوام جمعیت رساناد +  
 و شاکر خان ہنگام سفر ایشان بجانب و کن خرسون بیاد  
 شق و گردارم + در پر تو چراغی پروانہ می نگارم + بیکس شہید شقم خاک مرا بسوزید +

مقصد یعنی در بندہ از سبب تو فغانند  
 در سحر کہ کہ آتش  
 از شکر اشفاق  
 غاصد و متغزل  
 شکر و بالی  
 آتش انگیزم  
 و بنا لیم چون  
 سپند + خود داری  
 کہ عقدہ بالی  
 صدا ماست +  
 پید کنوا ز من  
 ازین مگوم جانگاہ  
 کہ آتش بردہای  
 خیر خواہ ریختہ  
 تحریر نماید  
 اگر بجه تن  
 دندان ندامت  
 شود از عمدہ  
 یک لب زین  
 خجلست  
 و ہر چند  
 سہرا پاکن  
 افسوس برآید  
 در عرض  
 یک سودن  
 دست متغزل  
 دل عبرت  
 منزل آن  
 قدر بسوزت  
 کہ دو دکبانی  
 بیرون تو  
 انداد و جگر  
 گد از اثر  
 آن ہمہ آب  
 نگر وید  
 کہ بخیال  
 خشکے  
 مرگان  
 توان  
 افتاد  
 ۵  
 عبرت  
 نظر  
 ان کہ  
 زشت  
 و زیبا  
 دیدند  
 نقصان  
 و کمال  
 لفظ  
 و معنی  
 دیدند  
 + ملعون  
 خوانند  
 ازین  
 سبب  
 دنیا  
 را کین  
 جا  
 صاحب  
 لان  
 المہا  
 دیدند  
 + منحل  
 کریم  
 تفرقہ  
 مثال  
 ہاسے  
 مجاز  
 عنبار  
 آئینہ  
 گراسے  
 اوقات  
 نگرداناد  
 و شود  
 جمال  
 حقیقت  
 باستقامت  
 دوام  
 جمعیت  
 رساناد  
 +  
 و شاکر  
 خان  
 ہنگام  
 سفر  
 ایشان  
 بجانب  
 و کن  
 خرسون  
 بیاد  
 شق  
 و گردارم  
 + در پر  
 تو چراغی  
 پروانہ  
 می نگارم  
 + بیکس  
 شہید  
 شقم  
 خاک  
 مرا  
 بسوزید  
 +







انوار کرم تست فانوسی دست حمایتی عمرهاست غنچه قفاسی ز انوسی حیرتیم چشم ما خیزد  
 بهار حصول مدعا کشتانی مدتهاست چنگ خمیده انتظاریم غیر از زمزمه سرور بر گوش  
 ما نسرا فی حقیقت آگاہا اختلاف هواهاست فصول سجیال کما فیت مال بساطا کوا  
 چید بودند انچه چون بخار نفس از دامن آئینه اش بزوانند و اقتضای تغییر  
 زمان شام بر صغیر تخیل نقش می بست چون کلفت تیرگی بدور باش هجوم نور  
 بیرون از اندازد هر چند جهان پر شود از گردن تور + بردامن پاکت زسد صیقل  
 قصور + خوش باش که سایه سیاهی تماشال + هرگز نبرد راه در آئینه نور + صیقل  
 شکوه اوقات قره در آئینه اندیشه که ورت مباد مبارکها و تاریخ نو که  
 پسر شاکر خان <sup>۱۱۱۲</sup> این گل که زنگش چمن صنع شکفت + افزودی  
 از طبیعت امکان رفت + تاریخ بهار او سر و ش تحقیق + جمعه نهم جمادی الاخر  
 گفت + مبارکها و طلوع این نشاء که سر جوش خمخانه اسرار لیسک و مقدمه  
 حضور فضل نامتناهی ساغر دوام عشرت نیاز محفل طرب منزل سے نماید و  
 ابواب کهنات سرور بر روی سر خوشی پیمایان بساط شوق میگشاید یارب که  
 خط سمانه تر و مانغان این سیکده بی غبار تو هم خمار به نگارش رسانند و سنانای  
 استان انجمن تسلسل آهنگ قلقل جاوید گردانند پیکرم الله خان <sup>۱۱۱۲</sup>  
 خواب در شرم و نفس بر دل محزون با رست + از که دورم من بیدل که چنین دست  
 محال است سرنگو بنیامی تر و خامه طبیعت امسوده را آن قدر آب نکند که باستعد  
 روانی عرق شرم نارسائی از جیره تنا توان شکست و انفصال سیاه کار بها  
 خامه قدر لبرایت حال و اماندگی مال پر دخت که بکسوت سایه وسیله طوفان  
 آستان باید نسبت بهر حال شجر کارگاه تسلیم و رناست بشاکر خان  
 به کام سفر و کن واقعات بیماری و تلکی و رحلت پسر شاکر خان

تاریخ بهار او سر و ش تحقیق + جمعه نهم جمادی الاخر  
 گفت + مبارکها و طلوع این نشاء که سر جوش خمخانه اسرار لیسک و مقدمه  
 حضور فضل نامتناهی ساغر دوام عشرت نیاز محفل طرب منزل سے نماید و  
 ابواب کهنات سرور بر روی سر خوشی پیمایان بساط شوق میگشاید یارب که  
 خط سمانه تر و مانغان این سیکده بی غبار تو هم خمار به نگارش رسانند و سنانای  
 استان انجمن تسلسل آهنگ قلقل جاوید گردانند پیکرم الله خان  
 خواب در شرم و نفس بر دل محزون با رست + از که دورم من بیدل که چنین دست  
 محال است سرنگو بنیامی تر و خامه طبیعت امسوده را آن قدر آب نکند که باستعد  
 روانی عرق شرم نارسائی از جیره تنا توان شکست و انفصال سیاه کار بها  
 خامه قدر لبرایت حال و اماندگی مال پر دخت که بکسوت سایه وسیله طوفان  
 آستان باید نسبت بهر حال شجر کارگاه تسلیم و رناست بشاکر خان  
 به کام سفر و کن واقعات بیماری و تلکی و رحلت پسر شاکر خان